

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از ورشو تا تهران

خاطرات غم‌انگیز یک مهاجر اسیر لهستانی
مقیم تهران از دوران جنگ دوم جهانی

تألیف: محمد علی نیک‌پور

ویراستار: رضا نیک‌پور

سرشناسه	نیکپور، محمدعلی، ۱۳۳۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: از ورشو تا تهران: خاطرات هم‌انگیز یک مهاجر اسیر لهستانی مقیم تهران از دوران جنگ دوم جهانی / تألیف محمدعلی نیکپور؛ ویراستار رضا نیکپور
مشخصات نشر	: تهران: محمدعلی نیک‌پور، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۹ ص.
شابک	: 978-964-04-3838-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: استلماخ، هلن. ۱۹۳۱ - م ۳ - خاطرات
موضوع	: جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ م - خاطرات لهستانی
موضوع	: پناهندگان لهستانی - ایران
شناسه افزوده	: نیک‌پور، رضا. ۱۳۴۷ - ویراستار
رده‌بندی کنگره	: DA۱۱۱ / ۱۳۸۸ ۵۹ الف / ۹۵
رده‌بندی کنگره	: ۹۵-۷۵۸۹
شماره کتابشناس ملی	: ۱۸۰۱۷۶۰

عنوان کتاب: از ورشو تا تهران

تألیف: محمد علی نیک‌پور

ناشر: مؤلف

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

طراح جلد: طلوع گرافیک

لیتوگرافی: سایه

صفحه‌آرایی: طلوع گرافیک (لسانی ۶۶۹۶۴۶۷۱)

بهاء: ۳۴۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۳۸۳۸-۱

امتیاز نشر و اقتباس کلی و جزئی برای مؤلف محفوظ است.

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
لهستان در یک نگاه	۹
آشنایی با مصاحبه شونده	۲۱
آغاز اسارت و مهاجرت	۲۹
حرکت به طرف کاتین و سیبری	۳۵
خاطرات اقامت در سیبری	۳۹
ناقوس آزادی چگونه به صدا درآمد	۵۳
خداحافظ تبعیدگاه سیاه	۵۷
داستان یک شب اقامت در ازبکستان	۶۱
پیش به سوی ایران	۶۵
سلام به بندر نجات ما، انزلی	۶۹
مختصری در مورد گورستان لهستانی‌ها در ایران	۷۱
حرکت از انزلی به سمت تهران	۸۱
کمپ یوسف آباد تهران	۸۵
فرار از کمپ و ورود به شهر	۹۳
هتل سیروس، خیابان منوچهری	۹۷
باز هم خانه به دوشی	۱۰۱
داستان ایزابلا و چند خاطره دیگر	۱۰۳
خاطره ترور محمد مسعود	۱۱۵
خیابان شاه رضا، ملک نمازی	۱۲۵

- آغاز مغازه داری ۱۳۱
- دیدار مجدد پدر ۱۳۳
- گوشه‌ای از زندگی خصوصی ۱۳۹
- ماجرای سفارت مصر و دیپلمات مصری ۱۴۳
- ازدواج و ادامه زندگی در تهران تا به امروز ۱۵۷
- شعر پایانی: ماهیگیر ۱۶۹

آن قدیم‌ها دوره دبستان شش ساله بود و سال آخر دبستان من، مصادف بود با سال ۱۳۲۱ هـ.ش. در درس جغرافیا وقتی معلم درس می‌داد و از کشورهای اروپائی تعریف می‌کرد، برای اولین بار نام کشور لهستان به گوشم خورد. آن روزها، روزهای اوج جنگ جهانی دوم بود و معلم ما ضمن تدریس، از وقایع وحشتناک جنگ و تهاجم آلمان هیتلری به کشور لهستان می‌گفت که چگونه لهستان زیر چکمه‌های فاشیست‌های مهاجم دست و پا می‌زند. البته در همان زمان بود که خیابانهای شهرهای شمالی کشور ما شاهد حضور بسیاری از مردم مهاجر اروپائی چشم آبی در کنار نیروهای ارتش اشغالگر شوروی یا ارتش سرخ بود. افرادی که با وضع بسیار بد و نامناسب، مریض و پزمرده از کودک خردسال گرفته تا پیران و سالخوردگانی که از طریق دریای خزر وارد بندر انزلی شدند و انواع شپشهای تیفوئید را با خود به ارمغان آوردند. تجدید خاطره تلخ آن روزها که بیماری وبا و تیفوس سراسر شمال ایران را فرا گرفته بود و عده زیادی از بومیهای آن ناحیه از وطن عزیزمان ایران منجمله مادرم را در سنین جوانی به کام مرگ کشاند، برایم تأسف آور است. می‌گفتند این زنها و مردها و کودکان از اسرا و مهاجرین اسیر لهستانی هستند که بالاجبار جلای وطن کرده‌اند و از کشور خود ناخواسته رانده و در اردوگاه‌های شوروی اغلب دچار بیماری شده و از آنجا وارد بندر انزلی شده‌اند. از آن وقت خیلی دلم می‌خواست مانند هر جوان ایرانی از چند و چون این ماجرا آگاه شوم و برای دیگران نقل می‌کردم که روزی به این آرزو خواهم رسید تا بالاخره در پروسه زندگی و بطور تصادفی با خانمی لهستانی آشنا شدم. این خانم همانطور که از سرگذشت او آگاه خواهید شد، خود یک تاریخ شفاهی زنده و مسلط به پنج زبان زنده دنیا است. ایشان از سن هشت سالگی جزو مهاجرین و اسرای لهستانی بوده و با تمام وجود سختی دوران مهاجرت بی‌بازگشت خود را به همراه هزاران

هموطن خود از زندانها و تبعید گاه‌های سیبری و گرسنگی‌ها و در بدری شهرها و کشورهای مسیر عبورشان از روسیه گرفته تا قزاقستان، از قزستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان لمس کرده است. در فرصتهای متعدد از ایشان خواهش کردم در صورت مقدور بودن خاطرات و اطلاعات خود را برای ثبت در تاریخ برایم نقل کند تا اینکه بالاخره روزی با رغبت این تقاضای مرا پذیرفت و خاطرات اندوهبار خود را آنطور که اتفاق افتاده بود موبه‌مو تعریف کرد و من که به آرزوی دیرین خود رسیدم، با حوصله کامل و امانت آنها را ثبت کردم که اینک در مقابل شماست. گوینده خاطرات، خود یکی از مهاجرین جنگ دوم جهانی است، قدم به قدم دوران مهاجرت خود را از تبعیدگاههای مخوف روسیه شوروی در کنار قتلگاه کاتین و جنگل‌های یخبندان سیبری تا تهران بازگو می‌کند. او بخشی از دوران کودکی خود را در آنجا پشت سر گذاشته و به خنواست خداوند از مرگ حتمی جان سالم به در برده است و اینک با شوهر ایرانی و فرزندان و نوه‌های خود در تهران زندگی می‌کند. او از اسارت و مهاجرت و بدبختی‌های خود و همه لهستانی‌هایی که خود را از راههای صعب العبور کشورهای مختلف به ایران رسانده‌اند خاطراتش را نقل نمود و من نیز با کمال خرسندی و دقت خاطرات شنیدنی این خانم بسیار محترم را آنطور که از زبانش جاری شده مکتوب کردم و امیدوارم مورد استفاده علاقمندان به تاریخ قرار گیرد و اگر نقص و یا کم و کاستی در آن هست - که هست - بزرگواری فرموده به اینجانب اطلاع دهند تا در چاپ بعدی مورد اصلاح قرار گیرد. در اینجا لازم است از سرذات خانم هلن استلماخ به دلیل حوصله زیادی که به خرج داده و این خاطرات ذی‌قیمت را در اختیار بنده گذاشتند و همچنین از کمک‌های ارزشمند آقای رضا نیکپور خوشگروندی، کارشناس ارشد رشته تاریخ که در تنظیم متن و جمع‌آوری اسناد و عکس‌های مربوطه تلاش بسیار کرده‌اند، سپاسگزاری نمایم.